

«بدون تئوری انقلابی جنبش»
«انقلابی نیز نمیتواند وجود»
«راشته باشد.» و. ای. لنین

۱۹. بهمن تئوریک

۵ رساله اثر

چریک فدائی خلق
بیژن جزنی

شماره ۸ آذرماه ۱۳۵۵ بهاء معادل ۸۰ ریال

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

- پیشاهنگ قادر نیست بدون اینکه خورد
- مشعل سوزان و مظهر فداکاری و پایداری
- باشد نوده ها را در راه انقلاب بسیج
- کند آنچه بر آهن سرد نوده ها در دوره
- خمودی موثر می افتد ، آتش سوزان
- پیشاهنگ است . از خود گذشتگی و
- جانبازی حاصل رنج و مشقت نسوده
- است . انعکاس خشم فروخورده نسوده
- است که بصورت آتش از درون پیشاهنگ
- زبانه می کند . شور انقلابی پیشاهنگ
- متکی به مصالح مادی نوده است و باین
- سبب است که سر انجام انرژی نخییره
- نسوده را با انفجار می کشانند .

بیژن جزینی



www.KetabFarsi.com

فهرست

الف	مقدمه
۱	روانشناسی اجتماعی
۵	مارکسیم انقلابی و مارکسیم بورژوازی
۱۱	آگاهی و خودانگیزگی
۱۶	رابطه جنبش انقلابی مسلحانه با خلق
۲۷	پیشاهنگ انقلاب و رهبری خلق
	* ارزیابی موقعیت خرد و بورژوازی انقلابی
۳۰	در ایستگاه تهران
	* ارزیابی موقعیت جنبش انقلابی طبقه
۳۵	کارگر در زمینه رهبری توده ها

مقدمه

« رساله » (چهار مقاله ، و رساله پيشاهنگ انقلاب و رهبری خلق) از آثار با ارزش رفیق جزئی میباشد که در زندان نوشته شده است . رفیق در شرایط سخت زندان هم لحظه ای از مبارزه دست نکشید و برای غنا بخشیدن هر چه بیشتر به تئوری جنبش انقلابی مسلحانه و آموزش رفقای هم زنجیرش کوشش بی گبری را در جهت دست یابی به متون مارکسیستی و آخرین تحقیقات دانشمندان جهان آغاز نمود و علیرغم کنترل فاشیستی رژیم شاه موفق شد بسیاری از آثار کلاسیک مارکسیستی و آخرین دستاوردهای علوم را در زندان بدست آورد و زندان را تبدیل بسه کلاس آموزش برای انقلاب نماید . استفادۀ از آخرین تحقیقات دانشمندان شوروی در نوشته های رفیق خود نشان میدهد که این یار نیز رفیق مثل همیشه موفق بوده و یکبار دیگر نشان داده است که هیچ مشکلی تساب مقاومت در مقابل اراده انقلابیون راستین را ندارد . تلاش خستگی ناپذیر رفیق در زمینه ارتقاء همه جانبه تئوری و عمل انقلابی نمونه ایست از تعهد بیسی پایان جنبش نوین انقلابی در راهگشایی مسازرات خـسـلـق و طـبـقـه کارگر ایران .

۱۱ بهمن

آذر ماه ۱۳۵۵

درباره

روانشناسی اجتماعی

روانشناسی علمی است که بایکی از جنبه های تاثیرات متقابل ذهن و عین سروکار دارد . موضوع روانشناسی عمومی فعالیتهای روانی و شرایط ذهن (شعور) است . روانشناسی عمومی این مقولات را در فرد یا افراد مطالعه میکند . باید تذکر داد که مرزهای روانشناسی با علوم هم جوارش بنحو کاملا دقیق قابل تشخیص نیست . مثلا مقولات مورد بحث در نظریه شناخت (Theory of Knowledge) ، منطق ، اخلاق و زیبایی شناسی گاهی با روانشناسی در هم می آمیزد .

روانشناسی علمی که بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک پایه گذاری شده است — زیست شناسی و فیزیولوژی سیستم عصبی شروع شده و تئوری انعکاسهای خارجی در ذهن را اساس کار خود قرار میدهد . در پایه گذاری روانشناسی ماتریالیستی سچنوف (Sechenov ۱۹۰۵ - ۱۸۲۱) پایه گذار روانشناسی ماتریالیستی در روسیه بر دیگران مقدم بود و ایوان پاولوف شی او را تکامل بخشید .

در دهه های اخیر روانشناسی پررشتههای متعدد تقسیم شده و در هر رشته کاربرد روانشناسی در قلمرو خاصی مورد مطالعه قرار گرفته است . مثل روانشناسی

تفسیربیتی و روانشناسی کورک، روانشناسی هنر و بالاخره روانشناسی اجتماعی .
بیک تعریف عام کلیه فعالیتها و کیفیات روانی انسان ناشی از زندگی
اجتماعی اوست . باین معنی مسائل بسیاری در قلمرو روانشناسی اجتماعی
میگنجد زیرا این مسائل وابسته و مشروط به محیط اجتماعی - تاریخی است .
لیکن بتعریف خاص روانشناسی اجتماعی بمسائل روانی فرد در گروه و در محیط
جمعی می پردازد در حالیکه روانشناسی عمومی بفرد یا رابطه او با یک فرد دیگر
سر و کار دارد . در اینجا نیز می بینیم که خطوط مرزی روانشناسی عمومی از
روانشناسی اجتماعی بدقت مشخص نیست . در این جا باید یاد آور شد که
روانشناسی نیز مانند بسیاری دیگر از علوم انسانی هنوز تحت تاثیر متافیزیک و
فلسفه های ایده آلیستی قرار دارد . هنوز دیری نمی گذرد که "علم النفس"
بخشی از فلسفه بوده است و اصولاً نباید فراموش کرد که نامگذاری این رشته
مبتنی بر یک "توهم" تاریخی ایده آلیستی است که مقوله ای بنام "روح" یا روان
را بمعنای پدیدهای مستقل و برتر از جسم می شناسد . (Psycho - بمعنی
روح در متولوژی با جاودانگی و خرافات در هم آمیخته و بعد ها روح انسان بکار
رفته است) .

معدالك بی اعتنائی مارکسیسم - لنینیسم طی یک دوره طولانی نسبت بیروانشناسی
اجتماعی از منشا ایده آلیستی این رشته ناشی میگردد . پدید و روانشناسی زدگی
(Psychologisation) بمثابه یک مکتب و شی انحرافی در جامعه
شناسی علت اصلی این بی اعتنائی بوده است . این مکتب قوانین و پدیدهای
اجتماعی را تابع اصول و قوانین روانشناسی می کند و مانند دیگر مکتبهای انحرافی
در جامعه شناسی (مثل مکتب جغرافیائی در جامعه شناسی) از شناخت
جامعه بر اساس اصول و روش ماتریالیسم تاریخی استنکاف می ورزد . این
مکتب تصور ایده آلیستی "ذهن" را در باره شناخت قوانین و مسیر رشد جامعه
پیشنهاد میکند و کلید شناخت پروسه های اجتماعی را در خصوصیات روانسی
افراد یا خصوصیات روانی جمع (بمعنای روابط متقابل و تاثیرات روانی افراد در
یکدیگر) جستجو میکند . مقابله کردن با این مکتب انحرافی در جامعه شناسی
باعث شد که این رشته در حالی که در غرب و بخصوص در ایالات متحده رواج و

رشد می یافت در اتحاد شوروی مورد بی اعتنائی قرار بگیرد .

مسائلی که روانشناسی اجتماعی مدعیست در قلمرو خود مطالعه میکند ، در

مارکسیسم - لنینیسم از مقولاتی است که در ماتریالیسم تاریخی زیر عنوان هائی

مثل "آگاهی روزمره مردم" یا "افکار عمومی" مورد اشاره قرار گرفته و در بحث

هائی چون "آگاهی" و "خود انگیختگی" و یا "رابطه بین آهنگ با توده"

مورد بحث و بررسی قرار گرفته و ارتباطی با روانشناسی ندارد .

در سالهای پس از انقلاب اکبر که مساله تربیت توده ها و بنیاد گذاری

اخلاقی سوسیالیستی در جهت ایجاد جامعه سوسیالیستی و تکامل آن مطرح شد

و انقلاب فرهنگی در برنامه حزب کمونیست قرار گرفت ، خواه نا خواه مساله حالات ،

خصوصیات و عادات اجتماعی طبقات و قشرهای اجتماعی مورد توجه جدی قرار

گرفت . در این دوره بود که لنین در باره دوباره سازی اخلاقی توده ها یاد

آور شد که اینک می توان سنگینی عادات و نقش مخرب بقایای جامعه کهن را در

توده ها بخوبی حس کرد .

در برنامه هائی که حزب و دولت شوروی در راه تبدیل جامعه کهن بجامعه

نویز مورد اجراء گذاشتند رسماً از روانشناسی اجتماعی استفاده نمی شد ولی

مسائلی مورد بررسی قرار میگرفت که میتواند پایه و اساس یک روانشناسی اجتماعی

علمی و ماتریالیستی بحساب آید .

امروز اگر روانشناسی اجتماعی بمثابة یک رشته علمی بخواهد در اتحاد شوروی

و یا دیگر کشورهای سوسیالیستی مورد استفاده قرار بگیرد باید ادعاها و

روشهای روانشناسی اجتماعی دنیای سرمایه داری از بنیاد مورد بررسی و تجدید

نظر علمی قرار بگیرد و مبانی و وظایف روانشناسی اجتماعی ماتریالیستی بر اساس

روش دیالکتیک و اصول ماتریالیسم تاریخی تعیین گردد . در حال حاضر و کمبود

و انحراف اساسی در روانشناسی اجتماعی غرب بچشم میخورد . اول انحرافی

است که در بها دادن بمسائل و قوانین روانشناسی در تعیین مسائل اجتماعی

بکار می برند یعنی دانسته یا ندانسته جامعه شناسی را در پرتو قوانین روانشنا-

سی قرار میدهند و دوم اینکه روانشناسی اجتماعی آنها بمعنی واقعی اجتماعی

نیست یعنی براستی موضوع آن جامعه و روابط اجتماعی مردم نیست بلکه جمع کردن

مسائل فردی و انباشته تجاری است که از مطالعه فرد بدست آمده است .
در اثری که بنام " روانشناسی اجتماعی و تاریخ " توسط ب. پورشینهف
(B-forshenev) در سال ۱۹۷۰ منتشر شد نویسنده کوشش کرده
است روانشناسی اجتماعی را با برداشتی مارکسیستی ارائه دهد و از شی
انحرافی روانشناسی اجتماعی غرب پرهیز کند . نویسنده در فصل اول این اثر
سعی کرده کاربرد " روانشناسی اجتماعی " را در آثار لنین و رهبری لنین
نشان دهد (این فصل زیر عنوان " دانش انقلابی و روانشناسی اجتماعی لنین "
ترجمه شده است) پورشینهف پس از یک دوره نسبتاً طولانی بی اعتنائی بروانشناسی
اجتماعی با استناد گرفتن از لنین میخواهد این " تحریم " را بشکند و ایمن
" نقیصه " را جبران کند . لکن ما باید توجه داشته باشیم که اولاً " لنین خود به
چنین بحثی در روانشناسی معتقد نبود و با آن توجهی نداشت . ثانیاً " لنین در
آثار خود همواره از حالت نودها ، غریزه طبقاتی ، آگاهی ، خود انگیختگی ،
روحیه انقلابی ، افکار و عادات عمومی یاد میکند و این مقولات را در چارچوب
جامعه شناسی مارکسیستی یا ماتریالیسم تاریخی قرار میدهد .
اصولاً اگر روانشناسی بمعنی مطالعه تاثیرات عین در ذهن و فعالیتهای و
کیفیات روانی است باید توجه داشت که " جامعه " و " جمع " نه دارای ذهن
است و نه دارای " روان " این هر دو پدیده چه با تعریف آید مآلیستی و چه
با تعریف علمی آنها مربوط به فرد میشود . جامعه گرچه از افراد تشکیل شده است
اما پروسه رشد و حرکت آن مستقل از پروسه حیات و نیازهای فرد جریان می یابد .
آگاهی و خود انگیختگی پدیده های اجتماعی هستند . این پدیده ها از فرد
منشاء نمیگیرند بلکه برعکس محیط اجتماعی است که حالات و عادات روانی فرد را
بوجود می آورد . بهمین دلیل است که روانشناسی علمی کار خود را با حالات ،
اخلاق ، شخصیت و رفتار فرد آغاز نمی کند بلکه آنرا با فیرپولوژی سیستم عصبی و تاثیر
پذیری معز و سلسله اعصاب از محیط و چگونگی پیچیده شدن این انعکاس سرو
کار دارد . روانشناسی علمی ظرفیت سیستم عصبی و مکانیسم تاثیرات محیط در
ذهن را بررسی می کند ولی محتوای ذهن و تاثیرات پیچیده تر که بصورت افکار ،
اخلاق ، عادات و روحیات در می آید تحت تاثیر محیط اجتماعی - تاریخی است .

دو باره

مارکسیسم انقلابی و مارکسیسم بورژوازی

مارکسیسم نه تنها شناخت دقیقاً علمی قوانین و پروسه های زندگی است بلکه در عین حال شور انقلابی ، روپا و آرزوی بشریت معاصر ما است . پس از آنکه معادل بورژوازی " مارکسیسم " را بعنوان مثنی خزعبلات و توهمات عد مای توطئه گر تخطئه میکردند سر انجام زمانی فرا رسید که " مارکسیسم " جهان گیر شد و تشویسین ها و ایدئولوگهای بورژوا را تاب پایداری در مقابل آن نماند . در این هنگام بود که معادل بورژوازی بفکر نسخیر " مارکسیسم " افتادند از آن پس اپورتونیسیم بصورت ریزیونیسم و دکمانیسم در درون و پیرامون جنبش کارگری ظاهر شد . شناخت علمی " مارکسیسم " در عمل حقانیت خود را با ثبات رساند . جامعه سرمایه داری علیرغم مخالفت بورژواها در پروسه رشد خود صحت شناخت مارکسیستی را با ثبات رساند . معادل سیاسی و علمی بورژوازی شروع به متله کردن " مارکسیسم " کردند برخی از آنان " مارکسیسم " را بعنوان يك مكتب جامعه شناسی یا اقتصادی برسحیت شناختند و حتی سعی کردند برای مهارزه با جنبش کارگری از آن استفاده کنند . سر انجام در مقابل مارکسیسم انقلابی که با انقلاب اکبر و در برتواند یشه لنین تبدیل به مارکسیسم - لنینیسم شد يك مارکسیسم بورژوازی متولد گردید . این مارکسیسم مدرسه ای فاقد جنبه های انقلابی مارکسیسم

بمثابه ایدئولوژی طبقه کارگر است تلخیص "مارکسیسم" و احیانا تحریف آن در زمره این دخل و تصرفهای بورژوازی و خرد و بورژوازی قرار دارد. یکی از اولین پدیده های انحرافی از این نوع، مارکسیسم علنی یا "لگال" (Legal) بود که در دهه ۱۸۹۰ در روسیه آغاز شد. سرمداران این پدیده روشنفکران بورژوا-لیبرال بودند. این عده زیر ماسک مارکسیسم می کوشیدند طبقه کارگر را از کوشش در راه حاکمیت خود بازدارند و با تلفیق آن با فلسفه و ایدئولوژی بورژوازی سلاح طبقه کارگر را زنگ زده و کند کنند. (جنبه فلسفی این پدیده در امر پروکریتیسم که بمقابله با مارکسیسم برخاسته بود دیده میشود.) استروه، بازارنوسکی و بردیانف پرچم داران مارکسیسم لگال بودند و از آنجا که مقالات خود را در نشریات علنی و قانونی انتشار میدادند به مارکسیست علنی معروف شدند. اکتیویستها نیز که طبقه کارگر را بهارزه صرفا اقتصادی می خواندند و بهارزه سیاسی را مختص بورژوازی لیبرال میدانستند نقش مشابهی را در جنبش سوسیال دموکراسی روسیه در اوایل قرن حاضر ایفا میکردند. امروز نیز در محافل بورژوائی غرب و تحت تاثیر آن، محافل روشنفکری محدود کشور ما، تمایل آشکار برای تحریف مارکسیسم - لنینیسم دیده میشود و آثار آن در درون جنبش ترقیخواهان کم و بیش آشکار است. این تمایلات نه فقط بصورت تلفیق علنی و رسمی مارکسیسم - لنینیسم با ایدئولوژی بورژوازی و برداشت های خرد و بورژوازی از آن ظاهر میشود که در این صورت برای هر مارکسیست عادی قابل تشخیص است، بلکه بصورت برداشت های فرصت طلبانه از مارکسیسم آشکار میشود. طی سالهایی که جنبش ترقیخواهان در زیر اختناق شدید بسر می برد در نشریات علنی مقالاتی در زمینه مسائل اجتماعی و اقتصادی ظاهرا بر اساس تحلیل مارکسیستی منتشر میشود. در قلمرو ادبیات نویسندگانی که داعیه مارکسیسم دارند با دست بازتری برای محافل خاص می نویسند و یا توجه میکنند. عده ای از استادان جوان دانشگاهها از پشت تریبون دانشگاه نوی مارکسیسم را بحسب دانشجویان میدهند. در گذشته عده این قبیل افراد به دو سه تن محدود میشد اما امروز عده آنها افزایش یافته است. گرچه این پدیده دلیل نفوذ علمی مارکسیسم است اما مثل همیشه نتیجه تلفیقها و تحریفها، مارکسیسمی صحیح شده

خواهد بود . استادان "پرمغله" دانشگاهها ، تکنوکراتها و روشنفکرهای هرزه خوابیده در حالی که از خان یغما و زحمتکشانشان تا کلو را انباشته اند و عملاً دست در دست جلادان دستگاه حاکمه استبداد می‌دارند با بزرگواری و سعه صدر مارکسیسمی رنگ بریده ، بی رمق و از شدت وحدت افتاده را همچون ابزاری زنگ زده و کند بنمایش میگذارند و عطش خوانان ما را به ایدئولوژی انقلابی سیراب میکنند . این توطئه ایست بر علیه مارکسیسم - لنینیسم انقلابی که باید جنبش انقلابی به ریشه کن کردن آن کمر همت ببندد . در کنار این جریان کاملاً علمی و قانونی ، همواره یک جریان نیمه علمی نیز وجود داشته است و آن میدان دادن بگروهها و محافل مارکسیستی سازشکار است که نه فقط هیچگاه خطری برای دشمن بوجود نمی‌آورند بلکه دائم در صدد مسخ کردن مارکسیسم - لنینیسم و از کار برداختن آن هستند . در این گروهها نیز تعالیل "علمی کردن" مارکسیسم که همانا بورژوازی کردن آن است بخوبی بچشم میخورد . هر دو دسته که شیفته "روشهای علمی" و مدافع سرسخت "دقت و بی طرفی علمی" اند کوشش می‌کنند مارکسیسم را بیک شعری بی‌جان ، بمقداری آمار و نمودار و بیک مکتب و مشرب فلسفی مانند دیگر مکاتب فلسفه تبدیل کنند . چنین مارکسیسمی می‌تواند در ویرین کتابخانه‌ها ، در پشت تریبون استادان و در مجلات "خیلی روشنفکرانه" بدون هیچ تلالو و درخشندگی بزندگی فسیل مانند خود ادامه دهد . این دوستداران بی مسئولیت مارکسیسم ناکید میکنند که مارکسیسم روش شناخت علمی قوانین و پروسه های زندگی اجتماعی است و باید هر چه بیشتر عینیت یافته و خصلت علمی پیدا کند . بنابراین مارکسیسم جایگاهی جز در عالی ترین مراجع علمی و محافل روشنفکری نخواهد داشت . این مارکسیسم برای توده‌ها ، برای روشنفکران انقلابی بیگانه است و این مارکسیسم فاقد هر گونه شعر انقلابی است . آرزوها و رویاهای بشر برای دست یافتن بزندگی بهتر ، بجامه خالی از هر گونه ستم در آن راهی ندارد . این مارکسیسم خصلت طبقاتی ندارد و خالی از هر گونه کینه و موضع گیری سیاسی و طبقاتی است . حال آنکه مارکسیسم - لنینیسم با این موجود سترون شده و بی آزار که در دامن بورژوازی رشد یافته است هیچ شباحتی ندارد . مارکسیسم -

لنینیسم از زندگی منشاء میگیرد در حالی که در پدیده های اجتماعی و اقتصادی برداشتی صحیح و علمی بدست میدهد ، همه هدفش از این شناخت مبارزه در راه دگرگون ساختن جامعه حاضر است . مارکسیسم - لنینیسم مبانی فلسفی دارد ولی خود فلسفه نیست ، ایدئولوژی است یعنی آگاهی طبقاتی است . آگاهی به پروسه ها و قوانین تکامل جامعه بشری که نه فقط طبقه کارگر بلکه همه بشریت را به کوشش و فداکاری در راه واژگون کردن نظامهای طبقاتی فرا میخواند .

مارکسیسم - لنینیسم انقلابی ، برداشتی علمی و دیالکتیکی از روابط زیر بنا و روینا دارد ، عوامل عینی و ذهنی را در تدارک انقلاب می شناسد و از گرایشهای اکتونومیستی و مکانیکی در برداشتن از جبر تاریخ و نقش دگرگون سازنده زیر بنا پرهیز میکند . در واقع ضرورت تاریخی باید از کانال جنبش های اجتماعی عبور کند . مارکسیسم - لنینیسم ، جنبش کاملا آگاهانه در این گذار از مرحله ای به مرحله ای دیگر است . بنابراین مبارزه و فداکاری ، شور انقلابی از خصائص جدائی ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم است بهمین جهت است که لنین نه فقط در تعیین شرایط و موقعیت انقلابی عوامل عینی بلکه عوامل ذهنی و حالت انقلابی را ذکر میکند ، در حالی که مصالح و منافع اقتصادی طبقاتی اساس حالات و احساسات توده ها است ، توده ها نه در یک حالت تعقل و حسابگری بلکه در یک حالت جذب و شور به انقلاب کشیده میشوند . پیشاهنگ نیز نه در یک حالت "تحقیق علمی و آزمایشگاهی" بلکه در حالی که آگاهی او بشور و فداکاری تبدیل شده و او را آماده جانبازی ساخته است بسازماندهی و تدارک انقلاب می پردازد همه این پروسه ها هیچ تشابهی با آنچه مارکسیسم بورژوازم را ارائه میدهد ندارد . همانطور که فراموش کردن شرایط اقتصادی و علائق اقتصادی اساسی توده و توسل به تبلیغات تهی از دید اقتصادی انحراف از "مارکسیسم" است بینک جدا کردن "مارکسیسم" از خصلت انقلابی و شور عمومی انقلابی آن نیز انحرافی نا بخشودنی است . کسانی که دانسته یا ندانسته چنین برداشت گمراه کننده را از "مارکسیسم" دارند قادر بدرك شور و فداکاری انقلابی مارکسیستهای صادق نیستند . آنها در زندگی سیاسی خود همواره بتوده ها از بالا نگرسته و علیرغم عوامفریبی های خود هیچ گاه با توده ها ، با زحمتکشان و با خلقی

هدردی راستین نداشته اند . آنها بجای انقلابیون راستین سیاست بازان حرفه ای و فرصت طلبان بی بند و باز تبدیل شده اند . ضعف و جبن که ناشی از بی علمی و تعویری بافی بی شرشان است باعث میشود که در مقابل هر جنبش انقلابی در مقابل هر گونه مبارزه شورانگیز و فداکاری انقلابی به اپورتونیزم — اکویسیم (Egoism — دنبال نفع شخصی خود بودن) و به " مارکسیسم " بورژوا زده خود پناه ببرند . چنین است حال و روز معافل و گروههایی که در حال حاضر جنبش انقلابی مسلحانه سکون و آرامش اطاقهای مطالعه آنها را بر هم زده و آنها را بهارس کردن بسوی جنبش کشانده است . این " مدافعان " مارکسیسم — لنینیسم و " پاسداران " تئوری های علمی در حالی که بارها در منتها الیه بی بست سیاسی بر ضعف خود اذعان کرده و حتی قبلا اعلام کرده اند که علیرغم " رسالتی " که برای خود می شناسند باین سبب که واقعیات موجود آنها را از عمل دور کرده و امکان حرکت انقلابی را شخصاً ندارند از هر جنبش انقلابی و بخصوص از هر کوششی که در جهت تحقق مشی قهرآمیز بعمل آید حمایت می کنند ، وقتی سیمای قهرمانانه و دلمو از فداکاری و شور انقلابی جنبش مسلحانه را در مقابل خود می بینند بجای آنکه با تمام قوا از این رستاخیز حمایت کنند ، دست در دست دشمن بدان می تازند . این معافل اپورتونیستی بسی آنکه بریشه های عمیق و غرورتهای اجتماعی و سیاسی جنبش مسلحانه بیاندیشند بی آنکه در صدر شناخت ماهیت مارکسیسم — لنینیسم انقلابی برآیند فقط باین دلیل که کادرها و افراد این جنبش با دلوری بدشمن می تازند و از خود شور و فداکاری انقلابی بی سابقه ای نشان میدهند ، باین دلیل که این مبارزان انقلابی بر خلاف رهبران حزب نوده و یا پاره ای گروههای سیاسی، بدون هیچ ضعف و تنزل در مقابل دشمن در شکنجه گاهها ، در دادگاهها و در پای جوبه تیرباران از آرمانهای خلق دفاع میکنند آنان را ماجراجو و جنبش انقلابی را ماجراجویی می نامند . این آقایان تمام انقلابیون جهان را افرادی منحرف و ماجراجوی می شناسند، برای اینان شهیدگی انقلابی ، جانبازی و از خود گذشتگی پیشاهنگ بی معنی است، اینان نمی توانند این خصلت جدائی ناپذیر ایدئولوژی انقلابی را در جامعه ما درك کنند و از درك همین خصلت در چهارجوب جنبش

جهانی نیز عاجزند . بنظر اینان ، چه گوارا و صدها انقلابی مانند او در
آمریکای لاتین ماجراجویان منحرفی هستند . همچنانکه کماندوهای فلسطین و
چریک های فدائی خلق . اینان فقط هنگامیکه يك انقلاب به پیروزی برسد
آنگاه با چهار دم فرو بسته و ناگزیر از برسمیت شناختن آن میشوند . چنین است
نقش کسانی که خود را مدافع ایدئولوژی انقلابی میدانند و صد راه انقلاب
شده اند . کسانی که دانسته یا ندانسته " مارکسیسم " را بیک تئوری بی جان
و آکادمیک تبدیل کرده اند . در حالیکه ادعای مبارزه دارند با " مارکسیسم "
علنی و بورژوا زده . همالکی شده اند این فقط يك جنبه از اپورتونیسم بیکرانسی
است که آنان را فرا گرفته است .

* * * * *

www.KetabFarsi.com

حیرت‌ناهیج چگونه در زندگی عمل می‌کند ؟

درباره

آگاهی و خودانگیزگی

طی هزاران سال جامعه بشری مراحل رشد و تکامل را گذارنده بی آنکه بشر به قوانین و مسیر این حرکت ضروری آگاهی داشته باشد . جامعه کمون اولیه به بردگی و بردگی به سرواژ تبدیل شده بی آنکه شناختی از جامعه و قوانین و روابط آن برای انسانهایی که در این دگرگونی ها شرکت حسته اند وجود داشته باشد . در دورانی که بشر شناخت علمی از جامعه خود ندارد کم و بیش قوانین اجتماعی مانند قوانین طبیعی کفرگورانه عمل میکند و انسان نیز بسا طبیعت دستخوش تحولاتی است که از آن آگاهی ندارد .

برای جلوگیری از یک اشتباه در اینجا باید افزود که عنصر آگاهی نه یکباره بظهور رسیده است و نه اینک بطور کامل و مطلق وجود دارد . در اعتراض‌های بردگان در طغیانهای آنها بر علیه برده داران شاید بتوان بارقه ای ابتدائی از آگاهی را مشاهده کرد . در اعتراض مستمر جنبش روشنگری فرانسه در اروپا * بر ضد نظام فئودالی و سلطه کلیسا بی شک عنصر آگاهی نقش موثری دارد اما

* Enlightenment - جنبش روشنگری در آستانه انقلابهای بورژوازی اروپا ظاهر شده و گرچه قوانین جامعه را نمی‌شناخت ولی در انتقال از فئودالیسم به سرمایه داری نقش سیاسی و اجتماعی ایفا کرد . نمایندگان این جنبش عبارتند از : ولتر ، روسو ، شاپو و

نا هنگامیکه يك شناخت علمی که نه فقط در جنبه تئوری بلکه در عمل انسان را به درگون ساختن جامعه در يك مسیر معین تکامل یابند و سوق دهد بوجود نیامده؛ این آگاهی نارسا و آمیخته با معتباهات بسیاری بود. کشف قوانین عینی درگون - نیهای اجتماعی که "مارکسیسم" کاملترین و تنها صورت کاملاً علمی آن است نه فقط بر اثر نبوغ مارکس، انگلس و دیگران ممکن شد بلکه بر اثر تکامل خود جامعه و فراهم آوردن زمینه های مادی چنین پیشرفت چشمگیری در دانش و از آن جمله در شناخت جامعه و تاریخ میسر گردید.

ماتریالیسم تاریخی شناخت علمی پروسه های جامعه و تعیین قوانین تکامل و حرکت آن در گذشته و حال است. در پرتو مطالعه تاریخ یعنی تحولات جامعه در گذشته و جامعه شناسی، پیش بینی مسیر آینده جامعه میسر شده و مارکسیسم - لنینیسم آگاهی باین قوانین و کوشش آگاهانه و سازمان یافته در راه ایسمن درگون - ونسی است.

پس نه فقط در طول هزاران سال حرکات و جنبش های اجتماعی بصورت ناآگاهانه عمل کرده است بلکه امروز نیز علمبرغم شناخت قوانین، توده ها، یعنی سازندگان تاریخ، هنوز مثل گذشته بطور خود انگیزته * عمل میکنند مگر آنکه حرکات و جنبش های آنها در پرتو مارکسیسم - لنینیسم و یا ایدئولوژیهای دیگر بصورت آگاهانه رهبری شوند. مسئله ای که در برابر "مارکسیسم" قرار داشته و دارد رابطه این خود انگیزگی و آگاهی (Consciousness) است. آگاهی از خود انگیزگی بوجود میآید ولی از آن میگردد و با آن بهترین بسر میخیزد. هنگامیکه آگاهی بصورت يك نیروی مادی در می آید و نقش پیشاهنگ را در يك سازمان سناسی متشکل می سازد و برنامه مبارزه را پیش روی آن می گذارد، این نیرو در برابر احساسات و حالات و رفتار خود انگیزته توده ها قرار میگیرد. آگاهی بصورت ایدئولوژی، میکوشد که با شناخت حالات و احساسات توده ها آنان را بحرکت آگاهانه در مسیر تکامل جامعه موجود در آورد.

خود انگیزگی توده ها، نزدیک ترین راه را برای این انتقال نمی پیماید و اصولاً در این مرحله از تاریخ اجتماعی بشر، بدون عطفکرد عنصر آگاهی، نیل

* این اصطلاح در فارسی به "خود بخودی" ترجمه شده است Spontaneity

بمرحله بالاتر ، میسر نیست . بعبارت دیگر " آگاهی " بصورت مبارزه طبقاتی سازمان یافته نه يك عنصر كمي بلکه عنصر ضروری تحولات اجتماعی در این مرحله است . این آگاهی محصول تکامل قهلی جامعه و عاطفی است که ضرورت و جبر تاریخی ، یعنی قوانین عینی جامعه ، بوسیله آن عمل میکند . این رابطه همان است که در رابطه دیالکتیکی زیر بنا و روینا * از آن بحث شده است . آگاهی و خودانگیختگی هر دو پدیده ایروینائی هستند و تحت تاثیر زیر بنا دگرگون میشوند . پدیده های خودانگیخته را می توان حالات روانی جامعه و یا روانشناسی جمعی نامید و آگاهی را ایدئولوژی . ماتریالیستهای سطحی که دید مکانیکی دارند بساده انگاشتن رابطه زیر بنا و روینا تعایل دارند و معتقدند که ایدئولوژی " مستقیماً " از روابط تولیدی ناشی میشود لیکن برداشت دیالکتیکی در این رابطه حکم میکند که با این ساده گرایی مقابله شود و تاکید شود که زیر بنا مقدّمات حالات و احساسات و اعتقادات خودانگیخته بوده ها را تحت تاثیر قرار می دهد و این پدیده های خودانگیخته ، آگاهی و ایدئولوژی را .

بنظر لنین آگاهی و خودانگیختگی در جنبش انقلابی بر یکدیگر اثر میکند . عنصر آگاهی ، یعنی پشاهنگ ناگزیر است که دقیقاً به پروسه خودانگیختگی در توده توجه داشته و شناخت دقیقی از آن داشته باشد نه بخاطر این که از آن در نیاله روی کند بلکه بخاطر اینکه در صورت لزوم بمقابله آن برخیزد . چنین است رابطه دیالکتیکی خودانگیختگی و آگاهی .

لنین پدیده های خودانگیخته را بدو دسته تقسیم میکند . اول پدیده های که حالت خمود و تسلیم توده ها را آشکار می سازد و این پدیده ها عبارتند از : خمودی و افسردگی انسانها و کردن نهادن به فقر ، خو گرفتن به ستم و عادت به نداشتن هر گونه حقوق سیاسی . دوم پدیده هایی که حالت اعتراض و شورش توده ها را بیان میکند که عبارتند از : حالت اعتراض ، کینه و شورش علیه مسببین بدبختی و ستم . این شورش است که در پرتویك تئوری انقلابی

* زیر بنا - Basis و روینا - Superstructure : زیر بنا مجموعه عوامل تولیدی است که روابط اقتصادی جامعه را تعیین میکند . روینا شامل پدیده های نظری مثل پدیده های سیاسی و قوانین اخلاقی ، مذاهب ، زیبا شناسی ، فلسفه و ایدئولوژی و پدیده های سازمانی (بقیه در صفحه بعد)

قرار نگرفته و هدف و مسیر را نمی شناسند . لنین با حالت خمودگی توده ها
بمقابله بر میخیزد و از مارکسیستهای انقلابی میخواهد که این مانع روانشناسی
را در توده ها در هم بکوبند . او جهان بینی انقلابی و تئوری انقلابی را بمثابة
آنتی تز انقیاد برده وار تلقی میکند . اینجاست که آگاهی بر ضد خود انگیزگی
بمبارزه بر میخیزد .

توجه عمیق لنین به حالت دروم خود انگیزگی یعنی حالت اعتراض باین نتیجه منجر
می شود که این حالت روانی اعتراض، تشنه آگاهی است خواه این آگاهی، آید تولوزی
بهرزوازی باشد یا آید تولوزی پرولتری ولی باید توجه داشت که صرف وجود حالت
اعتراض موجب غلبه و برتری آگاهی علمی بر آید تولوزی بهرزوازی نمی شود . بعکس
چنانکه لنین خاطر نشان می سازد رشد خود بخودی جنبش طبقه کارگر بحاکمیت
آید تولوزی بهرزوازی منجر میشود . اگر چه تئوری سوسیالیستی برای کارگران
روشن تر است . آید تولوزی بهرزوازی قدیمی تر ، پرداخته شده تر و دارای
امکانات انتشاری نهایت وسیعتری است . از این جهت است که دنباله
روی از جنبش خود انگیزه طبقه کارگر ، تحقیر نقش عنصر آگاه است . کسانی
که این نقش را تحقیر میکنند ، خواه عمل آنها دانسته باشد یا ندانسته نتیجه
عملشان تقویت نفوذ بهرزوازی در میان کارگران است .

شناخت دیالکتیکی و علمی خود انگیزگی و آگاهی در رابطه پیشاهنگ بسا
توده ها ، در تعیین شعارهای روزانه جنبش انقلابی و در اتخاذ تاکتیکهای
موثر و پیشبرد برنامه انقلاب یعنی پیاده کردن استراتژی جنبش تاثیر اساسی
دارد . ساویمان و نیروی متشکل سیاسی ای که نتواند از پدیده های خود انگیزه
جامعه خودتصوری واقعی و تحلیلی علمی داشته باشد در بین دو قطب در
نوسان خواهد بود . یک قطب تسلیم شدن به دنباله روی از تمامیت توده ها
در دوران رکود جنبش و یا کشاندن به تحایلات انحرافی در توده ها در
موارد استثنائی است که تحت تاثیر آید تولوزی های غیر انقلابی بانحرافهای
چون شوونیسم ، ناسیونالیسم و تعصبات و طفیانهای مذهبی و حرکت های

(از صفحه قبل) جامعه مثل ، دولت ، احزاب و خانواده است . پدیدهای
روشنائی از زیرینا ناشی میشود ولی بنوع خود روی آن اثر میگذارد .

ارتجاعی دچار می شوند . قطب دیگری توجهی به پدیده های خود انگیزه و کم بها دادن بآنها یا طفره رفتن از شناخت عمیق و جدی این پدیده ها و در نتیجه جدائی از توده هاست . اپورتونیزم همواره آماده است که بهین این دو قطب که بصورت سازشکاری و محافظه کاری ، و فوق انقلابی گری ظاهر می شود نوسان کند و برای مقابله با چنین انحرافهایی است که ما باید از جامعه خود ، از خصوصیات اجتماعی - اقتصادی آن و از حالات و احساسات و عادات و رسوم قشرها و طبقات آن در هر دوره شناختی واقعی و خلاق داشته باشیم .

* * * * *

رابطه جنبش انقلابی مسلحانه

با خلق

• رابطه پیشاهنگ با توده •

جنبش انقلابی مسلحانه ، عنوانی است که به مبارز سازمان یافته ای اطلاق می شود که مشی قهرآمیز را در شرایط جامعه ما در راه وصول به حاکمیت خلق بر سر گزیده و مبارزه سیاسی ... نظامی را جانشین مبارزاتناکام سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ساخته است . جنبش انقلابی مسلحانه که از سازمانها و گروههای سیاسی ... نظامی نیروی مادی یافته است وارث تمام مبارزات جنبش کارگری در راه حاکمیت طبقه کارگر و پرچم دار مبارزه ضد امپریالیستی خلق ماست . ایدئولوژی انقلابی کلید شناخت جامعه و راهنمای تعیین استراتژی و تاکتیکهای جنبش انقلابی است .

در عین حال جنبش انقلابی مسلحانه حزب طبقه کارگر ایران نیست . وصول به یک چنین حزبی از جمله هدفهای عملی و نظری جریانهای مارکسیست - لنینیست جنبش انقلابی است . جنبش انقلابی مسلحانه ادامه جنبش ضد امپریالیستی مهن ما و نمود حاضر جنبش رهائی بخش خلقهای ماست . جریانهای مارکسیست - لنینیست درون این جنبش در حال حاضر عده ترین نمود پیشاهنگ طبقه کارگر بشمار میروند . این جریانها که مشخصترین آنها " چریکهای فدائی خلقی " است در راه وحدت جنبش کارگری و دست یافتن به پیش آهنگ واحد

و انقلابی طبقه کارگر ، در راه وحدت نیروهای انقلابی و سرانجام در راه تحقق رسالت پیمشاهنگ طبقه کارگر در رهبری جنبش ضد امپریالیستی کام بر می آید .

اپورتونیست ها که از یکسو " خود را مدافعان " مارکسیسم - لنینیسم می نامند و از سوی دیگر گوش و چشمتان بر روی تجارب مارکسیسم - لنینیسم خلاق بسته است اینطور وانمود می سازند که پیمشاهنگ توده ها فقط می توانند بصورت یک حزب طبقه کارگر و ظایف انقلابی خود را آغاز کند و بس . اینان فراموش میکنند که حزب طبقه کارگر که واجد خصوصیات انقلابی طراز نون باشد فقط در جریان مبارزه و در مرحله معینی از رشد و تکامل جنبش انقلابی بوجود می آید به عبارت دیگر حزب طبقه کارگر نه ایجاد کننده جنبش انقلابی در مرحله رکود بلکه خود نتیجه رشد و تکامل جنبش انقلابی در مرحله معینی است . تمام تاریخ جنبش های انقلابی کارگری مارکسیستی جهان جز این تجربه ای بهمانی - بخشد . مثلا در روسیه حزب سوسیال دموکراسی کارگری یک حزب طراز نون طبقه کارگر نبود ولی از دهه آخر قرن گذشته بهتایه پیمشاهنگ طبقه کارگر و توده ها بشمار میرفت . در چین جنبش انقلابی قبل از سال ۱۹۲۱ آغاز شده بود و عناصر مارکسیست بتدارک نیروهای خود برداشته بودند و تازه پس از تشکیل رسمی حزب ، در یک مبارزه طولانی بخصوص در یک پروسه مبارزه سیاسی - نظامی حزب توانست خصوصیات انقلابی لازم را بدست آورد . در کوبا جنبش انقلابی مسلحانه ، توانست جدا از سازمانی که مدعی نقش پیمشاهنگی طبقه کارگر بود (یعنی حزب سوسیالیست خلق کوبا) رسالت پیمشاهنگی راستین خود را آغاز کرده و با موفقیت رهبری توده ها را در انقلاب دموکراتیک بدست بگیرد .

در جامعه ما با تکیه بر تجارب مبارزات چند دهه اخیر و بخصوص با تحلیل خلاق شرایط جامعه در سالهای پس از شکست جنبش ترقیخواهان سازمانها و گروههای پیشرو ، مبارزه مسلحانه را بهتایه استرانی و تاکتیک خود برگزیده و در جهت ایجاد پیمشاهنگ طبقه کارگر ، پیمشاهنگ تمامی خلق مبارزه ای آگاهانه و سازمان یافته دست زده اند .

توده های کشور ما طی چند دهه اخیر دوره هائی از اوج و رکود را از سر گذرانده اند . در حالی که شرایط اقتصادی ، روابط تولید و مسیر تکامل خود

در يك مسیر خاص ادامه داده است ، جنبش‌ها و حرکات اجتماعی بنا بر —
مجموعه عوامل عینی و ذهنی به رکود یا اوج و شدت رسید مانند ، مثلا آنچه
باعث ظهور جنبش اعتراضی زحمتکشان طی سالهای پس از جنگ (۱۳۱۱ - ۲۵)
شده دگرگونی ناگهانی روابط تولیدی جامعه نبوده بلکه دگرگونی عوامل روبنایی
و شرایط ذهنی بود . ورود ارتش‌های متفقین و سقوط دیکتاتوری رضاخانسی
گرچه اثرات فوری اقتصادی نیز داشت ولی این دگرگونی شرایط سیاسی و
اجتماعی بود که انرژی مبرک کرده ها را ناگهان آزاد ساخت . جنبش خود -
انگیخته بوده ای بحالتاعتراضی ، زمینه فعالیت‌های سازمان یافته شد .
همچنین در مرداد سال ۳۲ ناگهان روابط تولیدی و عوامل زیربنایی نبود که
دگرگون شد و طی سالهای بعد توده ها را به خودی و رکود کشاند بلکه يك
حرکت سیاسی و ضد انقلابی توانسته بود جنبش را سرکوب کرده و توده ها را
بعقب بـرـانـد .

نقش عوامل ذهنی و شرایط اجتماعی - سیاسی در موقعیت جنبش اثر عمیر
قابل انکار دارد . شرایط عینی ، یعنی شرایط اجتماعی - اقتصادی ، شرایط
ذهنی ، یعنی نیروهای سازمان یافته سیاسی و نظامی ، را بوجود می آورد .
مکانیسم رابطه شرایط عینی و ذهنی از کانال پدیده های روبنایی و جریانهای
خود انگیخته اجتماعی میگردد . ولی شرایط ذهنی به نوبه خود اثر متقابل در
شرایط عینی میگذارد .

این اثر متقابل عوامل ذهنی در عوامل عینی بصورت کند شدن یا تند شدن
در آن گذار از مرحله ای به مرحله دیگر یا بصورت نقش نیروهای انقلابی و ضد
انقلابی در تسریع یا بطی کردن این انتقال ظاهر می شود . بنابراین نقش
پیشاهنگ در آزاد ساختن نیروی بالقوه توده ها و رهبری این نیرو تا پیروزی ،
و مسائل ناشی از این رابطه مهمترين مسئله مبارزه است . مسئله ایست که
به رابطه پیشاهنگ با توده ها مربوط می شود .

لنین می نویسد : " باید بخاطر داشت که يك پیشاهنگ از آن رو به این نام
خوانده میشود که می تواند شور و شوق توده ها را برانگیخته و سپس آنها را
رهبری کند . " وظیفه پیشاهنگ فقط این نیست که در دوره اوج جنبش‌های

خود انگیزنده بوده و با نقش رهبری را بعهده بگیرد . وظیفه پيشاهنگ اينست که در دوران رکود جنبش تاکتيکهاي برگزيند که بحالت خمود و تسليم پذيری بوده و با غلبه کرده و شور و شوق مبارزه را در آنها برانگيزد لنين مينويسد :
" اغلب اتفاقی افتاده است که در لحظات بحرانی حیات ملت ها حتی گروههای کوچک پيشرویی از طبقه های پيشرو بقیه را بهمراه کشانده ، توده ها را پس از شور انقلابی بهیجان آورده و رسالت های تاریخی عظیمی را بانجام رسانده است . " این نقش پيشاهنگ نه تنها تبلیغ تئوری انقلابی بلکه پراکندن شور و شوق و افروختن احساسات انقلابی را در بر میگیرد .

لنین مينويسد : " همه تحولات عظیم سیاسی ما از طریق شور و شوق پيشاهنگی بوقوع پیوسته است که توده ها از آن بطور خود انگیزنده و نه کاملاً آگاهانه پیروی کرده اند . " بنابراین پيشاهنگ نمی تواند در دوران رکود جنبش سیاست صبر و انتظار در پیش گرفته بد نبال روی از روحیات توده توسل جوید لنین تاکید می کند که : " طبیعی است ما به هر چه توده ها می گویند تن در نمی دهیم چرا که توده ها نیز گاهی و بخصوص هنگام خستگی و خمودی استثنائی ناشی از رنج و مشقت ، تسلیم احساساتی میشوند که به هیچ وجه پيشرو نیست . "

جنبش انقلابی مسلحانه با تحلیل تجارب مبارزات سالهای اخیر ، طی مبارزه به این اصول که جز " لایتنجی " مارکسیسم - لنینیسم است رسیده و آنرا بکار بسته است . سرکشی جنبش ترقیخواهان و شکست انجامیدن مبارزات سازمانهای سیاسی چپ و راست موجب شد که علیرغم رشد اقتصادی جامعه در مسیر سرمایه داری وابسته و علیرغم تضاد های عوامل حاکمه و طبقات حاکم که بصورت اصلاحات ارضی و تحلیل رفتن فئودالیسم ظاهر شد ، جنبش ترقیخواهان همچنان در حالت رکود باقی بماند . رشد اقتصادی جامعه که در همه زمینه ها آشکار شده است همراه با استبداد و ستم نواستعماری در توده انرژی انقلابی ذخیره کرده و این انرژی در دوره هایی بظهور نیز رسیده است ، لکن پيشاهنگ بهعلت عقب ماندگی خود قادر به استفاده از این انرژی نبوده است و این نیز یک صورت از رابطه پيشاهنگ با توده است . همچنانکه کوشش ها و فداکاری های پيشاهنگ بی آنکه توده ها را بحرکت آورد قادر به در هم کوفتن دشمن نیست

جنبش خود انگیخته توده نیز بدون داشتن پیشاهنگی شایسته که بتواند آنرا رهبری کند ناکام می ماند .

لنین این حالت عقب ماندگی را در جریان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه چنین تذکر می دهد : " نهم ژانویه ۱۹۰۵ ذخیره عظیم انرژی انقلابی پرولتاریا و همچنین ناکافی بودن سازمان موشیال دموکرات را بر ملا ساخت . " لنین چاره این عقب ماندگی را گسترش سازمان و افزودن به تحریک و خلاقیت پیشاهنگ می داند تا بتواند تا حدودی با پیشروی توده ها همگام شود . در کشور ما پس از یک دوره سکون و رکود ، در کثیرین امکاناتی که بدست آمده بود طی سالهای ۲۹ تا ۳۱ توده آغاز بحرکت کرد . اعتصابات ، اعتراضها ، تظاهرات خیابانی خونین بصورت زنجیره ای گسترش یافت و در شورش ۱۵ خرداد سال ۳۱ توده " ذخیره عظیم انرژی انقلابی " خود را آشکار ساخت . تحلیل واقعه ۱۵ خرداد بحق نشان می دهد که شورش ۱۵ خرداد در کنترل هیچ نیروی سیاسی نبود . وسعت و دامنه این شورش ، احساسات انقلابی توده در طی آن و کور بودن جنبش همه بین این است که انرژی ذخیره شده بصورت شورش خود انگیخته غلبان کرد و با قدرت نظامی مهیب دستگاه حاکمه روبرو شده است . در این هنگام نیروی آگاه سیاسی در هر دو جنبه آن ، یعنی سازمانهای بورژوازی ملی و خرده بورژوازی و جنبش کارگری آنقدر نارسا و عقب مانده بود که قادر به اعمال هیچگونه رهبری و کنترل بر این جنبش نبود شورش خود انگیخته سرکوب شد . نارسائی سازمانهای بورژوازی و گروههای سیاسی محدود جنبش کارگری عناصر نا آگاه را به نومییدی کشاند . لازم شد که عناصر آگاه در فرمهای جدیدی سازمان یابند تا بتوانند به عقب ماندگی خود خانه دهند .

شکست يك بار دیگر توده را بعقب راند . تجارب انقلابی در پیرامون عناصر آگاه افزایش یافت و گروههای سیاسی - نظامی بمثابة نتیجه تجارب مبارزات گذشته قدم بمرصه وجود گذاشت و راه قهرآمیز از صورت تشویق به عمل نزدیک شد و نیروی مادی یافت . اینك جنبش انقلابی مسلحانه پیشاهنگی است که وظیفه خود می داند در شرایط رکود پس از آخرین شکست با فداکاری و جانبازی احساسات انقلابی توده ها را بیدار کرده ، توده را در راه انقلاب بسیج کند .

اگر پشاهنک در دوره رکود جنبش‌های خود انگیخته به این وظیفه خود عمل نکند همواره از توده‌ها عقب خواهد ماند و جنبش‌های خود انگیخته توده‌ها همچون سالهای ۱۰ تا ۱۲ و اوج آن در ۱۵ خرداد ۱۲ ناکام خواهد ماند.

لنبن در توصیف حالت خمود توده‌ها در سال ۱۹۰۱ در مقاله‌ای به‌عنوان "جلادان زمستو و هانیبالهای لیبرال" می‌نویسد: "درست همانطور که دهقان به فقر مصیبت‌بار خود و به‌زندگی کردن بدون اندیشیدن به علل بدبختی خود، یا به امکان از میان بردن آن، غورگرفته است، بهمان حال تبعه عادی روس به قدرت مطلق حکومت و به‌زندگی کردن بدون تفکر در باره اینکه آیا حکومت می‌تواند قدرت استبدادی خویش را باز هم حفظ کند و آیا در جوار آن نیروهای وجود ندارند که ارکان این نظام‌کهنه سیاسی را متزلزل سازند، عادت کرده است." اینجاست که لنبن از مارکسیستهای انقلابی طلب میکند که بر این روحیه منفی توده‌ها غلبه کنند، و جنبش انقلابی درست بهمین خاطر مبارزه سیاسی - نظامی را به‌مثابه تاکتیک اساسی خود در مقابله با دشمن و در بسیج توده‌ها بر می‌گزینند. جنبش انقلابی با عملیات چریکی خود می‌خواهد "غول" دستگاه حاکمه را در نرسد توده‌ها که بر اثر شکست بحالت افسردگی و خمودی افتاده اند بشکند و آنها را به‌مبارزه با آن فرا بخواند، چنین است مفهوم تبلیغ مسلحانه و تدارک مسلحانه انقلاب توده‌ای.

جنبش انقلابی تاکید می‌کند که هدف از بکار بستن تاکتیکهای چریکی - نگون ساختن توطئه آمیز دستگاه حاکمه نیست. هدف این است که اولاً نیروی انقلابی یعنی پشاهنک بوجود آمده و به حیات خود ادامه دهد ثانیاً با مبارزه خود نیروهای توده‌ها را بر انگیخته و بسیج کند. جنبش انقلابی بخوبی میدانند که اگر تبلیغات پر شور آن در میان توده‌ها با پاسخ مساعد روبرو نشود و انرژی جرقه افکن آن با پاسخ و پشتیبانی انرژی توده‌های انقلابی روبرو نشود قادر به انجام وظیفه و نقش خود نخواهد بود. بهمین سبب است که جنبش انقلابی از هر اعتراض توده‌ای، از هر اعتصاب و از هر حرکت جمعی توده‌ها به شدت استقبال کرده و هر کوشش آگاهانه در برانگیختن توده‌ها را در هر جریان اقتصادی و سیاسی کوشش مستقیم در جهت یاری و حمایت خود تلقی میکند و

اینجاست که جنبش از هر هسته سیاسی - صنفی که هدف خود را برپا کردن اعتراض‌های توده‌ای قرار داده است بعنوان جناح سیاسی خود حمایت میکند و در حالیکه به تاکتیکهای چریکی متکی شده است بنخود حق میدهد که از تاکتیکهای دیگر نیز سود بگیرد. مساله مهم در این میان این است که بدانیم اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه فقط بر اساس اشکال نظامی آن سودمند واقع میگردد. توجه نکردن به این اصل یعنی تعین مبارزه مسلحانه بعنوان محور و شکل عمده ما را به سردرگمی در تاکتیک و فقدان استراتژی می‌کشاند.

جنبش انقلابی در ندادن انقلاب ناگزیر است از بالفعل‌ترین نیروها برای برانگیختن و بسیج دیگر نیروها مدد بگیرد. در حالیکه توده در رکود و خاموشی بسر می‌برد، قشرهایی از جامعه بطور نسبی حالت اعتراض و مطالبه حقوق خود را دارند.

در شرایط حاضر روشنفکران انقلابی مشخص‌ترین نیروی بالفعل بحساب می‌آیند از این نیرو به‌عناوین امری برای حرکت آوردن نیروهای توده باید کمک گرفت. فقط به این دلیل است که بخش اعظم نیروی جنبش انقلابی را در شرایط حاضر روشنفکران انقلابی تشکیل میدهند و این امری استثنائی در جامعه ما نیست. نه فقط در جامعه‌های استعمارزده که در آنها طبقه کارگر از عقب ماندگی نسبی رنج می‌برد و خرد و بوزوازی نیروی عمده اجتماعی را در قسبال ضعف نسبی طبقه کارگر تشکیل می‌دهد، بلکه حتی در کشورهای سرمایه‌داری روشنفکران انقلابی نقش پیشاهنگ را در جنبش انقلابی ایفا کرده‌اند.

در جامعه ما در حالیکه دهقانان وسیع‌ترین بخش خلق را تشکیل میدهند، در حال حاضر از کمترین آمارگی انقلابی برخوردارند. این نیروی بالقوه را نمیتوان از طریق آموزش و تبلیغ محدود گروهی به نیروی بالفعل تبدیل کرد. تنها امواج حرکات سیاسی - نظامی نیروهای پیشاهنگ است که میتواند بصورت زنجیره‌ای نیروهای بالقوه را بجنبش بکشاند، کوشش در جهت آموزش سیاسی توده‌ها از طریق تماسهای محدود، چیزی جز فریب نیست این عمل نه "کار توده‌ای" و نه "نفوذ در توده‌ها" است. این شانه خالی کردن از وظایف مهم یک نیروی پیشاهنگ در شرایط حاضر است.

لنین در شرایط روسیه در مقابل کسانی که وظیفه ای از این گونه را در مقابل خود قرار داده اند می نویسد: "اندیشه اینکه توده استعمار زده می تواند اعتقادات سوسیالیستی استوار پیدا کند چیزی جز فریب نبود. . . . تنها پس از اینکه استعمارگران ساقط شدند و تنها در پروسه عملی یک مبارزه طبقاتی حاد است که توده های زحمتکش و استعمار زدگان میتوانند در پیرامون پرولتاریا آموزش، تربیت و سازمان یابند." جنبش انقلابی مسلحانه با چنین برداشتی است که تمام کوشش هایی که از جانب گروه های عقب مانده سیاسی، حواء بنا بر سنن خود یا برداشتهای قالبی از آموزشهای عام، در زمینه آموزش محدود و انفرادی مارکسیسم به کارگران یا دیگران بعمل می آید مهر باطله میزند. تردیدی نیست که گروه های سیاسی - نظامی و هسته های سیاسی - صنفی افراد و عناصر آگاه را از میان هر طبقه و صنفی متشکل ساخته و در راه هدف های خود بکار میگیرند. بدیهی است این افراد دقیقاً تحت آموزش تئوریک و پرانیکی قرار گرفته و ظرفیت و کارایی آنها افزایش می یابد، ولی تمام این اعمال "کار توده ای یا نفوذ در توده ها" نیست، کار توده ای به تاکنیک هایی اطلاق میشود که توده را بکار جمعی، به حرکت و جنبش آورد و این قطعاً از طریق کار گروهی محدود به آنصورت که طی پیش از دهسال ادامه یافته است مهر نیست فقط در پرتو مبارزه سیاسی - نظامی است که می توان محدودیت های دستگاه حاکمه را درهم شکست. وظیفه مهم جنبش انقلابی در حال حاضر بسیج کردن تمام مردم در راه سرنگون ساختن نظام موجود است.

در جامعه ما مبارزه نمیتواند و نباید در انحصار "زحمتکشان" بماند، خرد و بورژوازی که در جامعه ما کمیت چشمگیری را تشکیل میدهد زیر ستم صابان امتیاز، استبداد و استعمار هر روز ناراضی تر میشود. قشرهای میانی و محروم خرد و بورژوازی نیروی است که باید بحساب آید. جنبش انقلابی باید این نیروی ناراضی را برانگیخته و سازمان دهد و از همه نیروها علیه قدرت دستگاه حاکمه استبدادی باری طلبد. این نیروها مانند زحمتکشان آماره اند تا آنجا که از دستشان بر می آید در مبارزه شرکت جویند. لنین می نویسد:

"آیا بنیانی علی برای فعالیت در میان همه طبقات مردم وجود دارد؟" و

پاسخ می‌دهد: " هر کس در این زمینه تردید نماید از نظر آگاهی از بیداری خود انگیزته توده‌ها واپس مانده است. " وظیفه پیشاهنگ است که کلیه نیروها را وحدت بخشیده و در راه سرنگون ساختن رژیم حاضر رهبری کند. اینجاست که جنبش انقلابی مسلحانه خود را پرچمدار مبارزه ضد استعمار و ضد استبدادی می‌شناسد و آگاهانه در جهت وحدت بخشیدن به نیروهای خلق در یک جبهه متحد پیش می‌رود. جبهه‌ای که باید خلا رهبری را در جامعه پر کند. در چنین شرایطی است که غرق شدن در امور صرفاً کاریگری، آموزش دادن عناصر محدود کارگر و محدود کردن مبارزه به فعالیت‌های جمع‌صنفی نمی‌تواند حزب فریب و شانه خالی کردن از وظایف اساسی پیشاهنگ مفهومی دیگر داشته باشد. فعالیت‌های صنفی و اقتصادی خود هنگامی دارای نتایج مفید و موثر خواهد بود که جنبش انقلابی دارای توان و امکان ادامه مبارزه سیاسی - نظامی خود باشد. و الا پودمانه‌ترین مبارزات صنفی و اقتصادی، بفرص امکان ظهور یافتن در شرایط دیکتاتوری حاضر، جز شکست و ناکامی نهایی نتیجه‌ای نخواهد داشت.

لنین تأکید می‌کرد که پیش از پیروزی وظیفه تربیت کمونیستی توده‌ها بحثابه فریب کارگران از جانب احزاب و رهبران انترناسیونال دوم بود. لنین در سال ۱۹۲۰ می‌نویسد: " تحت نظام استبدادی سرمایه‌داری هدف تنها گردآوری و ادغام همه احساسات انقلابی در یک جریان واحد به منظور اوج‌گیری انقلابی و غلبه بر ناشریات کند کننده است. " سپس می‌افزاید: " وظیفه نسل قبل بود که پیروازی را سرنگون سازد. . . . نفرت به پیروازی را در میان توده‌ها برانگیزد و آگاهی طبقاتی و توانائی وحدت بخشیدن نیروهایشان را پرورش دهد. " با چنین برداشتی از مارکسیسم - لنینیسم است که جنبش انقلابی هر گونه اطفرفه رفتن از مبارزه سیاسی - نظامی، هر گونه بی‌عطفی و یارو بافی را محکوم می‌سازد و از کلیه عناصر آگاه طلب می‌کند که نیروی خود را در جهت مسیر جنبش انقلابی مسلحانه و در راه تدارک قهرآمیز انقلاب توده‌ای بکار گیرند.

لنین در سال ۱۹۰۱ می‌نویسد: " ناراحتی عمومی در میان تخاص خلق در روسیه بالا می‌گیرد. . . . و این وظیفه ماست که بعنوان سوسیال دموکراتهای

انقلابی آنها را (روشنفکران پیشرو طبقه کارگر را) آموزش دهیم که چگونه از جرقه های اعتراض اجتماعی که در اینجا و آنجا می جهد بهره گیرند . " پیشاهنگ قادر نیست بدون اینکه خود مشعل سوزان و ملهم فداکاری و پایداری باشد نوده ها را در راه انقلاب بسیج کند آنچه بر آهن سرد نوده ها در دوره

حمودی موثر می افتد ، آتش سوزان پیش آهنگ است . ارجود گذشتگی و جانبازی پیش آهنگ است که سرانجام نوده را با تنش می کشاند این از خود گذشتگی و جانبازی حاصل رنج و مشقت نوده است . انگاس خشم فروخورده نوده است که بصورت آتش از درون پیش آهنگ زیاده می کشد . نور انقلابی پیش آهنگ منگی به مصالـح مادی نوده است و باین سبب است که سرانجام انرژی ذخیره نوده را با انفجار می کشاند . لنین می نویسد : " تصمیم طبقه کارگر و اعتقاد خلل ناپذیر آن به شعار " مردن به از بندگی است " نه تنها يك عامل تاریخی ، بلکه عامل تعیین کننده و برنده است . " این اعتقاد است که پرولتاریا را ناکزیر به مبارزه مسلحانه و پیروزی نظامی می سازد . لنین می نویسد : " طبقه استثمار زده ای که برای بجنگ آوردن اسلحه و دانشن طرز استفاده از آن و تسلط بر فنون نظامی نکوشد طبقه چاکران است . " و امروز جنبش انقلابی مسلحانه همه پیشاهنگان خلق را به برگرفتن سلاح ، به مبارزه سیاسی - نظامی می خواند تا سدهائی که جنبش نوده ها را متوقف ساخته است در هم شکند . چنین است برداشت خلاق که جنبش انقلابی از پیشاهنگ و رابطه آن با نوده ها دارد . برداشتی که فرصت طلبان از درك آن عاجز مانده اند و دانسته یا ندانسته ، دست در دست دشمن گذارده و بر آن می نازند .

جنبش انقلابی شور و شوق انقلابی را با برداشت دقیق و علمی از شرایط جامعه بهم آمیخته تبلیغ مسلحانه را در جهت شعارهای ملموس برای توده ها و هدایت میکند . جنبش انقلابی در حالیکه در هر حرکت سیاسی - نظامی ماهیت و خصوصیت ایدئولوژیک خود را آشکار می سازد با تمام نیرو و امکان خود از خواسته ها ، از زندگی مشقت بار خلق ، سخن میگوید ، و ماهیت ارتجاعی و ضد ملی دستگاه حاکمه را بر ملا میسازد . نشریات ، اعلامیه ها ، فریاد مبارزان در هنگام نبرد های خیابانی ، مدافعات قهرمانان در دادگاهها و شعارهائی

که تا پای چوبه تهر باران ادامه می یابد همه بازگوکننده احساس مسئولیت عمیق و جدی جنبش انقلابی در قبال توده ها و در جهت پیوند یافتن شهر و فداکاری انقلابی با خولته های توده ها است . پیوندی که ضامن موفقیت نهایی جنبش انقلابی خواهد بود .

پایان
زندگان - بهار ۱۳۵۳

توضیح : کلیه مطالب یاد شده از لنین در این مقاله ها از فصل " دانش انقلابی و روانشناسی لنین " کتاب روانشناسی اجتماعی و تاریخ نوشته پورسینف چاپ (م - ۱۹۷۰) نقل شده که نویسنده کتاب ذکر شده بنوبه خود از مجموعه آثار لنین استفاده کرده و ماخذ خود را زیر هر مورد استناد ذکر کرده است .

پيشاهنگ انقلاب و رهبری خلق

"کافی نیست خود را پيشاهنگ و دسته پيشرو بخوانيم . بايد به نحوی عمل کنیم که دیگر دسته های پيشرو از ما پيروی کرده ناچار شوند پيشاهنگی ما را بپذیرند ." (لنين - مجموعه آثار - جلد ۵ - صفحه ۱۳۵ - متن فرانسوی)
عده ای از رفقا در پيشاهنگی توده ها را دست کم گرفته تصور میکنند داشتن ایدئولوژی انقلابی و ضرورت ناشی از اصول انقلاب دموکراتیک کافیست تا خود بخود صاحبان ایدئولوژی انقلابی تر رهبری توده ها را بدست خود گیرند . این جز يك جانبه نگری به مساله نامی ندارد .
طاهرا استدلال این رفقا این است که از یکسو جمع بندی تجارب انقلاب دموکراتیک نوین تا "کید" میکند که این انقلاب با هژمونی طبقه کارگر و در حقیقت زیر رهبری پيشاهنگ این طبقه به پیروزی میرسد . از سوی دیگر سپری شدن عصر انقلاب بورژوا - دموکراتیک در کشور ما بدلیل تحلیل رفتن بورژوازی ملی و حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته جامعه ما را در مقابل انقلاب دموکراتیک نوین قرار داده است . بنابراین هژمونی طبقه کارگر در انقلاب آینده ایران امری قطعی و اجتناب ناپذیر است . این "ضرورت" بایر داشتنی مکانیکی تفسیر شده ، تصویری از تأمین خودانگیخته این هژمونی را بدست میدهد .

اولین تذکر ما در مقابل این استدلال این است که هرگاه در مرحله انقلاب
بهروزوا - دموکراتیک پیشآهنگ طبقه کارگر بتواند رهبری را بدست گیرد انقلاب به
مرحله دموکراتیک نوین تکامل یافته در نتیجه آن ، دموکراسی خلق حاکم میگردد .
خلاف این امر چنین است که هرگاه شرایط عینی برای انقلاب دموکراتیک نوین
مهما باشد ولی پیشآهنگ طبقه کارگر نتواند رهبری خود را اعمال کند یعنی
شرایط ذهنی برای این انقلاب فراهم نشود ، انقلاب به نتیجه نخواهد رسید و
چنانچه جریانهای غیر کارگری رهبری جنبش انقلابی را بدست گیرند و با ایسین
فرض که بتوانند آنها را به پیروزی رسانند دموکراسی بهروزوانی ولو با خصوصیات
پیشرفته تر از نمونه های قبلی خود برقرار میگردد . مهمترین تفاوت ایسین
دموکراسی بهروزوانی با دموکراسی خلق در اینست که در این نظام دیکتاتوری خلق
به مثابه مرحله مقدماتی دیکتاتوری پرولتاریا مستقر نمیشود و نظام اجتماعی و
اقتصادی ضرورتاً منحرفه سوسیالیزم نمی گردد . موقعیت و شرایط جامعه ایران
نشان میدهد که در صورت شکست پیشآهنگ طبقه کارگر در انجام رسالت تاریخی
خود ، انقلاب پیروز نشده و جنبش انقلابی تا تأمین شرایط ذهنی برای انقلاب
دموکراتیک نوین محکوم به درجا زدن و عقب ماندگی است .

قبول این واقعیت ما را بر آن میدارد که با مساله رهبری انقلاب آگاهانه
برخورد کرده هرگونه دید ذهنی و یا جانبی نگری را بدور افکنیم .

برای اینکه همزبونی طبقه کارگر در انقلاب تأمین شود لازم است ، اولاً :
پیشآهنگ انقلابی طبقه کارگر وجود داشته باشد . ثانیاً : این پیشآهنگ در
جریان عمل بتواند شایستگی خود را برای پیشاهنگی نوده ها و رهبری انقلاب
اثبات کند . این شایستگی در شناخت درست شرایط اجتماعی - اقتصادی ،
موقعیت تاریخی ، تعیین استراتژی و تاکتیک مناسب با این شرایط و موقعیت ، و
از همه مهتر بکار بستن صحیح این استراتژی و تاکتیک در جنبش انقلابی است .
پس عمده ترین عامل در راه بدست گرفتن رهبری جنبش انقلابی پرانیکی انقلابی
است . مبارزه ایدئولوژیک در درون جنبش کارگری و در سطح جنبش رهاگسی
بخش فقط در خدمت پرانیکی انقلابی می تواند نقش خود را به درستی بازی کند .
اهمیت عمده دادن به مبارزه ایدئولوژیک در راه بدست گرفتن رهبری ، کوشش در

راه اثبات حقانیت و صلاحیت طبقه کارگر برای رهبری، از راه بحث و مذاکره با دیگران از قبل محکوم به ناکامی است. اصرار در این زمینه در شرایطی حتی می تواند به زیان نامین رهبری طبقه کارگر تمام شود.

سرانجام بایست پیشآهنگ طبقه کارگر در یک پروسه مبارزاتی رهبری نیروهای خستلق را در یک جبهه آزادپیش که دارای محتوای قطعی انقلاب دموکراتیک است، بدست گیرد. پیش از آنکه امکان و زمینه واقعی برای تشکیل چنین جبهه ای وجود داشته باشد کوشش در این راه به نتیجه نخواهد رسید.

به این ترتیب در شرایط حاضر اصرار ما به عنوان بخشی از پیشآهنگ طبقه کارگر (و از نظر خودمان طبعا انقلابی ترین و پیشروترین بخش آن) برای در دست گرفتن رهبری جنبش و توقع پذیرش این ادعا از جانب دیگران غیر منطقی و زیان بخش خواهد بود. ما ضمن اینکه باید از هر امکانی برای افزایش کارایی و تجربه نیروهای خود در جهت تبدیل شده به پیشآهنگ کل طبقه کارگر استناده کنیم نمی توانیم از جریانهای دیگر که مدعی رهبری بوده ها هستند بخواهیم که از این داعیه طبیعی صرف نظر کنند.

یکی دیگر از علل یک جانبه نگری و یا کم توجهی به امر رهبری انقلاب که در مواردی شامل بی توجهی به مساله موقعیت پیشآهنگ طبقه کارگر نیز میگردد، این طرز تفکر است که در شرایطی که بورژوازی ملی موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود را در جامعه از دست داده است و در نتیجه این قشر موقعیت مناسبی برای در دست گرفتن رهبری جنبش رهائی بخش ندارد، دیگر راه برای هژمونی طبقه کارگر باز است و پیشآهنگ طبقه کارگر رقیبی در میدان ندارد. این نظر میتواند به آنجا برسد که گفته شود: از این پس هر جریان مبارزی خود بخود و ناگزیر در جهت پذیرش ایدئولوژی طبقه کارگر پیش میرود. در حقیقت این خطرناکترین نوعی در مورد تعیین نقش طبقه کارگر، هژمونی این طبقه و موقعیت جریانهای انقلابی این طبقه در حال حاضر است.

در حال حاضر، در شرایط ضعف بی سابقه بورژوازی ملی و در شرایطی که فقط بقایایی از این قشر مانده است، بهترین رقیب طبقه کارگر در جنبش، برای بدست گرفتن رهبری انقلاب، حربه بورژوازی است، که از خود خصوصیات

انقلابی نشان میدهد. از آنجا که پیشآهنگ این قشرها برای مبارزه با دشمن معتقد به روشهای انقلابی است و از آرمانهای انقلابی در مراحل از انقلاب دفاع میکند، آنها خرد بورژوازی را دیگال (یا انقلابی) می نامیم، برای درک بهتر مساله باید موقعیت این رقیب فعال را به دقت بسنجیم و موقعیت طبقه کارگر را در برابر آن ارزیابی کنیم.

ارزیابی موقعیت خرد بورژوازی انقلابی در ایران

کودتای ۲۸ مرداد در حیات بورژوازی ملی نقطه عطفی تاریخی بود. با این کودتا این قشر از بورژوازی از رشد بازماند و در جهت خصلتهای کمپرادوری آغاز به استحاله کرد. در دوره اخیر تحولات اقتصادی و اجتماعی موقعیت این قشر را در جامعه به شدت تضعیف کرد و جز بقایای از آن را باقی نگذاشت. در عوض بورژوازی کمپرادور که از کانالیزه شدن بورژوازی ملی و الغای خودالیم قدرت گرفته بود به سرعت رشد کرده به مثابه یک طبقه حاکمیت را بدست گرفت. با حاکمیت بورژوازی کمپرادور و استقرار سرمایه داری وابسته، در حالیکه بورژوازی ملی از جامعه رخت برمی بندد، قشرهای وسیع خرد بورژوازی بدو دسته تقسیم می شوند. برخی از این قشرها که حاصل نظام خودالی و سپس خودال-کمپرادوری بوده اند، موقعیت اقتصادی خود را از دست داده در زیر فشار تولید و توزیع سرمایه داری وابسته رو به نابودی می گذارند. این قشرها عبارتند از: پیشه وران، کسبه و واسطه های بازرگانی داخلی که همراه با بقایای بورژوازی ملی، تاب مقاومت در برابر الیکارشی سرمایه داری وابسته را که به سرعت رو به رشد و تکامل است ندارند. جامعه روحانیت بخش دیگری از جامعه است که با الغای خودالیم و سپس نابودی بورژوازی ملی و تضعیف قشرهای یاد شده خرد بورژوازی خود را در خطر می بیند. رشد نظام حاکم فعلی و گسترش فرهنگ

آن که عمدتاً فرهنگی است وارداتی از مترویل ، جامعه روحانی را که مظهر فرهنگ نظام قبلی و قشرهای یاد شده است با خطر انقیاد رژیم روبرو می سازد .

با الگوی قنود الهیسم آن بخش از قشر بالایی جامعه روحانی که وابسته به قنودال بود تضعیف شده ، حاکمیت بورژوازی کمپرادور و انقیاد از بورژوازی پروکرات (رژیم) را پذیرفت . ولی قشر وابسته به بورژوازی ملی در شرایطی که پیشآهنگ بورژوازی ملی دچار شکست شده بود از مبارزه باز ناپستاد . برخورد فرهنگی با رژیم و به خطر افتادن مصالح خاص جامعه روحانیت انگیزه مضاعف برای مقاومت عده ای از رهبران روحانی و توده های این جامعه بشمار می رود .

توده روحانی به مثابه بخشی از خرده بورژوازی در این مبارزه از رهبران خود حمایت کرد . رژیم که با دست انداختن روی اوقاف بخشی از بنیاد استقلال جامعه روحانی را در هم شکسته بود خواستار انقیاد کامل این جامعه بود . رژیم به روحانی مطیع و منقاد نیاز داشت که با آن همچون دیگر سازمانهای تابع خود رفتار کند . چنین روحانیتی نمی بایست در مقابل فرهنگ مهاجم مقاومت کرده و به عنوان یک " قطب " سنگری برای اپوزیسیون بشمار رود . باین ترتیب مبارزه بخشی از جامعه روحانی با رژیم ، قسمتی از مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استبدادی بشمار می رود ، و جنبش روحانیت به مثابه بخشی از جنبش بقایای بورژوازی ملی و خرده بورژوازی ، بطور کلی شناخته می شود .

دسته دیگری از قشرهای خرده بورژوازی ، مثل کارمندان (اعم از بخش دولتی و موسسات و سازمانهای خصوصی) ، صاحبان مشاغل آزاد (مشاغل پزشکان ، مهندسان ، وکلای دعاوی ، هنرمندان و غیره) و فروشندگان (فروشنده های بزرگ ، شعبه های فروش شرکتها و مانند آنها) با رشد نظام فعلی رشد می یابند . بخش مرفه و بالایی این قشرها آماده اند تا در ازای مزایایی که نظام موجود برایشان دارد به پایگاه اجتماعی رژیم تبدیل شوند ولی قشرهای میانی و پائینی آنها ستم طبقاتی و سیاسی را حس کرده آماده اند تا علیه رژیم و نظام حاکم دست به مبارزه بزنند . روشنفکران فعالترین و پیشروترین این نیروها به حساب می آیند . این قشرهای روبه رشد (در مقابل قشرهای روبه زوال) بخش فعالی از خرده بورژوازی را تشکیل می دهند . عناصر پیشرو این

قشرها مبارزه جو بوده آماره اند ایدئولوژیهای مختلف را در این مبارزه بپذیرند .
بخش مهم از این عناصر پیشرو خرد و پرروازی رادیکال را تشکیل می دهند .
آن بخش از خرد و پرروازی که ایدئولوژی طبقه کارگر را نمی پذیرد و ارت ایدئولوژی ،
سنن و رسالت پرروازی ملی شده و رقیب عمده طبقه کارگر در انقلاب بشمار میرود .
پذیرش و ایدئولوژی متضاد از سوی بخشهای مختلف خرد و پرروازی عمدتاً
مبتنی بر خاستگاه اجتماعی آنهاست . روشنفکران انقلابی که بیشتر به قشرهای
محروم و پائینی خرد و پرروازی روبه رشد بستگی دارند ، آمادگی بیشتری برای
پذیرش ایدئولوژی طبقه کارگر از خود نشان میدهند . معذالك موقعیت
پیشاهنگ و ایدئولوژی طبقه کارگر در جامعه عامل ذهنی این جهت گیری بشمار
رفته ، در تشدید یا تضعیف این گرایش موثر است . چنانچه پیشاهنگ
طبقه بتواند رسالت تاریخی خود را در انقلاب به انجام رساند خرد و پرروازی
رادیکال همونی طبقه کارگر را می پذیرد و چنانچه از انجام این رسالت بازماند ،
بخش مهمی از عناصر پیشرو خرد و پرروازی و روشنفکران انقلابی همراه توده ها
تحت تأثیر خرد و پرروازی رادیکال قرار می گیرند .

در حال حاضر خرد و پرروازی انقلابی برای نصاحب رهبری امتیازهای زیر
را دارد .

۱ - پرروازی ملی در ایران يك سنت مبارزه ضد استعماری يك قری دارد .
با اولین بارقه های تمایلات ترقی خواهانه در صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر
آغاز شده و تا جبهه ملی و سرانجام مبارزه جویی خمینی ادامه یافته است .
ایدئولوژی پرروازی ملی به صورت ناسیونالیزم ضد امپریالیستی و اسلام نوشته
مبارزه جو ، طی يك قرن بر جنبش ضد استعماری حاکم بوده است و هم اکنون نیز ،
علی رغم ضعف بی سابقه پرروازی ملی ، از زمینه مساعد در جامعه برخوردار است .
بی اعتنائی به این زمینه ها و کم بها دادن به این نفوذ ایدئولوژیک باعث گمراهی
جریانهای پیشرو طبقه کارگر شده آنها را از درك اهمیت وظایف خود باز میدارد .
خرد و پرروازی رادیکال در هر جا که مذهب زمینه ای مساعد داشته است این
سنت پرروازی ملی را پذیرفته است که از آن مایه بگیرد و قشرهای مذهبی را با این
نشانه طبقاتی به دنبال خود بکشد .

خرده بهره‌روانی رادیکال در حالیکه وارث سنن تاریخی بهره‌روانی ملی است ، لازم نیست ایدئولوژی و شعارهای آن را عیناً تقلید کند . همین قدر که از این سنن در ساختمان ایدئولوژی خود استفاده بنماید کرد ، بقایای بهره‌روانی ملی و بخشی از نیروهای خرده بهره‌روانی را بسوی خود جلب کرده زمینه را برای جلب زحمتکشان مهیا می‌سازد .

۲- با شکست پیشآهنگ بهره‌روانی ملی ، خرده بهره‌روانی رادیکال ایدئولوژی آنرا تکامل بخشیده با استمداد از ایدئولوژی طبقه کارگر آنرا نوسازی کرده روح انقلابی به آن می‌بخشد . این ایدئولوژی التقاطی ، ایدئولوژی رسمی خرده - بهره‌روانی رادیکال است . خصوصیات عمده این ایدئولوژی عبارت است از :

- الف - داشتن زمینه های ناسیونالیستی . ب - ایده آل‌یسم فلسفی که در پاره ای جریانها به صورت تعطیلات صریح مذهبی و نوسازی مذهب نمایان میگردد .
- ج - پذیرفتن تقسیم طبقاتی جامعه و اصل مبارزه طبقاتی . د - در نتیجه پذیرفتن اصل قحلی، گرایشهای سوسیالیستی و تمسیم عدالت اقتصادی را می‌پذیرد .
- ه - حفظ تعاملات لیبرال - دموکراتیک .

این ایدئولوژی به خرده بهره‌روانی رادیکال اجازه می‌دهد که علاوه بر خرده بهره‌روانی ، زحمتکشان را نیز به زیر پرچم خود فرا بخواند و داعیه همزمنی در انقلاب را داشته باشد . جریانهای پیشرو خرده بهره‌روانی رادیکال حتی ممکن است قدمی جلوتر رفته در برخی موارد ادعای پیشآهنگی طبقه کارگر را بنمایند . در این صورت این چنین جریانهایی بایست مدعی شوند که ایدئولوژی التقاطی آنان جانشین و یا مکمل مارکسیسم - لنینیسم است . با توجه به اینکه در حال حاضر اصول ایدئولوژی طبقه کارگر در جهان تثبیت شده و بر همه آشکار است ، این ادعا صرفاً نمی‌تواند مشکلی در راه پیشآهنگ طبقه کارگر بوجود آورد ، ولی می‌تواند پرتویی از مبارزه درونی جنبش کارگری را (بین متنی انقلابی و اپورتونیسم) بر مناسبات با این جریانها بیفکند . این تعامیل در خرده بهره‌روانی رادیکال در حال حاضر می‌تواند به همبستگی جنبش ضد امپریالیستی آسیب برساند .

۳- نیروهایی که آمارگی پذیرش همزمنی خرده بهره‌روانی رادیکال را دارند در حال حاضر آمارگی بیشتری برای حمایت از پیشآهنگ خود را دارند . این نیروها در

مرحله اول بالفعل ترند . قشرهای قدیمی خرد^۱ بورژوازی شهری در حالیکه ، فاقد خصوصیات انقلابی هستند برای حمایت از پیشآهنگخورد آمادگی بیشتری از طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان شهر ورده دارند . این مساله به خرد بورژوازی رادیکال امکان میدهد که در مراحل اول مبارزه از حمایت این نیروها برخوردار گردد . بقایای بورژوازی ملی نیز در مجموع آماده ایفای این نقش به مسود پیشآهنگ خرد بورژوازی رادیکال هستند .

قشرهای دیگر خرد بورژوازی نیز در مقایسه با زحمتکشان بالفعل ترند و سریعتر به مبارزه کشیده می شوند . دسته های پیشرو خرد بورژوازی رادیکال از بخش مهمی از این نیروها نیز مایه می گیرند . مجموعه این نیروها و آمادگی آنها در حال حاضر برای خرد بورژوازی رادیکال امتیازی محسوب میگردد .

۱- وطن ما به مثابه بخشی از خاور میانه نمی تواند از جنبش های ضد-امپریالیستی خلقهای عرب تأثیر نپذیرد . جنبش رهائی بخش عرب تاکنون زیر رهبری بورژوازی ملی و خرد بورژوازی انقلابی عرب به پیروزیهایی چون انقلاب مصر، عراق، سوریه و الجزایر رسیده است . جنبش آزادببخش فلسطین که روی جنبشهای منطقه اثر می گذارد هنوز زیر رهبری این ایدئولوژی قرار دارد . اساس این ایدئولوژی بر سه اصل ناسیونالیسم، سوسیالیسم و اسلام استوار شده است . در هر جنبش بسته به ماهیت انقلاب و پیشآهنگ آن این سه اصل به درجات متفاوتی ترکیب شده است . تسلط همونی نیروهای غیر کارگری و ضعف جنبش انقلابی طبقه کارگر در این کشورها مانع تکامل انقلاب در این منطقه شده است ، در نتیجه هنوز در هیچ کشوری دیکتاتوری خلقی و به نحو اولی دیکتاتوری پرولتاریا حاکم نشده است . همان گونه که در آسیای جنوب شرقی پیروزی انقلاب چین ، ویتنام شمالی * و جنبش انقلابی هندوچین همونی طبقه کارگر را در جنبشهای آن منطقه تقویت کرده است ، در اینجا حاکمیت ایدئولوژیهای غیر کارگری می تواند روی جنبش ما تأثیر بگذارد . این تأثیر در حال حاضر ، ضمن افزایش گرایشهای انقلابی در سطح کل جامعه ، امتیازی برای خرد بورژوازی رادیکال بشمار میرود . اینها عمده ترین امتیازاتی است که جریانهای وابسته به خرد بورژوازی برای

* این مقاله قبل از پیروزی انقلاب در جنوب ویتنام تنظیم شده است . (۱۹ بهمن)

تلمین رهبری خود از آنها برخوردارند . در عین حال این نیروها نارسائیهای چشمگیری دارند که موجب نقصان موضع ایدئولوژیک طبقه کارگر می شود .

ارزیابی موقعیت جنبش انقلابی طبقه کارگر

در زمینه رهبری توده ها

۱- طبقه کارگر طی دوره اخیر از رشد کمی چشمگیری برخوردار بوده و نظام حاکم فعلی در جهت دو قطبی کردن جامعه، اردوی زحمتکشان را در شهر و ده افزایش می دهد . معذالک قدرت طبقه کارگر را باید بر اساس کیفیت آن سنجید نه فقط کمیت آن .

در بهشت سال پیش که طبقه کارگر کمیت کوچکی داشت قدرت سیاسی آن به مراتب پیش از امروز بود . طبقه کارگر فعلی ایران فاقد آگاهی و تجارب مبارزاتی است . اکثریت قاطع این طبقه هنوز " جوان " است و دارای فرهنگ طبقاتی نشده و در نتیجه روحیه انقلابی و خصلتهای مبارزه جوانانه در این طبقه رشد نیافته است . برای رسیدن به کیفیت انقلابی ، طبقه کارگر باید از جریانهای مبارزاتی بگذرد . دیگر متحدان زحمتکش طبقه کارگر نیز موقعیتی بهتر از او ندارند . به این ترتیب در حالیکه رشد و تکامل نظام تولیدی فعلی در جهت افزایش زحمتکشان شهر و ده ادامه می یابد ، این امر در شرایطی که زحمتکشان به مبارزه کشیده نشده اند امتیاز بالفعلی برای تأمین همونی طبقه کارگر بشمار نمی رود .

به این دلایل ایدئولوژی طبقه کارگر در حال حاضر عمدتاً در قشرهای معینی از خرد و بورژوازی گسترش می یابد ، و در حقیقت از نیروی اصلی خود محروم می ماند . ما با همین نیروی بالفعل که عمدتاً روشنفکر انقلابی را در بر میگیرد مبارزه را شروع کرده ایم و در این مرحله می توانیم با همین نیرو مبارزه را ادامه دهیم ولی تردیدی نداریم که با این نیرو به پیروزی نخواهیم رسید . تأمین

همزونی طبقه کارگر و پیروزی انقلاب مستلزم بسیج نوده های زحمتکش است و تمام تاکتیکهای ما باید به طور عمده این هدف را دنبال کند . بدون چنپسسن بسیجی ، ایدئولوژی طبقه کارگر امتیاز عینی خود را بر ایدئولوژی غیر کارگری بدست نخواهد آورد . پس نتیجه میگیریم که پیشآهنگ طبقه کارگر در آینده بسا بسیج نیروهای فزاینده زحمتکشان شهر و ده بر رقبای خود پیشی خواهد گرفت ، هنگامیکه نوده های ستم کش در میدان عمل نیستند ، جریانهای پیشرو مارکسیست - لنینیست وسوسه می شوند که برای دست یافتن به تمام قشرهای خرده بورژوازی (که بالفعل ترند) ایدئولوژی خود را زیر پا بگذارند . این خطبوری است که ما را به اپورتونیسم کشانده امکان دست یافتن به نیروهای انقلابی را از ما سلب میکند . همچنانکه بی اعتنائی به نیروهای بالفعل ما را به سکتاریسم می کشاند ، دنبال روی از این نیروها ما را به راست روی سوق می دهد .

۲- پیشآهنگ طبقه کارگر که مهمترین عامل در تأمین همزونی این طبقه

در انقلاب است در حال حاضر از وحدت و یکپارچگی و قدرت موثر برخوردار نیست . این مهمترین نارسایی جنبش انقلابی طبقه کارگر در حال حاضر است ، وظیفه هر دسته ، جریان و هر عنصر وابسته به جنبش طبقه کارگر ایران است که بکیرانه در هدر بر طرف ساختن این نارسایی و کمبود فکده برآید .

۳- پیروزیهای انقلابی چین ، ویتنام و کوبا تحت رهبری پیشآهنگ طبقه

کارگر و برقراری دموکراسی خلق در این کشورها به ایدئولوژی طبقه کارگر اعتبار بی سابه ای بخشیده است . نبرد حماسی فرن ما در ویتنام ، لائوس و کامبوج در مقابل ضعف جنبشهای ناسیونالیستی تحت رهبری بورژوازی ملی امتیازی برای ایدئولوژی انقلابی طبقه کارگر بشمار می رود . ضعف و شکست دموکراسی های بورژوازی ، حاکمیت و برتری ایدئولوژی طبقه کارگر را در عمل مقابل چشم بشریت قرار داده است . جنبش رهایی بخش در آسیای جنوب شرقی ، امریکای لاتین و در ظاهر تحت رهبری ایدئولوژیک طبقه کارگر در جریان است . این حیثیت بی سابه همان عاملی است که خرده بورژوازی را دیکال را مجبور میکند از ایدئولوژی طبقه کارگر که با آن در تضاد است ، برای نوسازی ایدئولوژیک خود کمک بگیرد . در عین حال این اعتبار جهانی امتیازی است برای جریانهای

وابسته به جنبش طبقه کارگر در ایران که آنان را در گسترش این ایدئولوژی در بین نیروهای بالفعل و در راه بسیج توده ها کمک میکند .

در عین حال نباید فراموش کرد که رابطه اتحاد شوروی با رژیم ایران و اخیراً رابطه چین با رژیم می تواند به موقعیت ایدئولوژی طبقه کارگر در جنبش آسیب رساند . هوشیاری جریانهای پیشرو مارکسیست - لنینیست و اعتقاد عمیق آنها به عدم تبعیت از قطبهای جهانی ضمن اینکه نشانه ایمان راستین آنها بسوی مارکسیسم - لنینیسم است این خطر را نیز از جنبش انقلابی دور می کند .

۴ - جریانهای وابسته به جنبش انقلابی طبقه کارگر به عملی ترین و انقلابی - ترین ایدئولوژی عصر خود مجهزاند . این ایدئولوژی به آنها امکان میدهد که بتوانند شرایط مبارزه را بدرستی شناخته ، نیروهای انقلاب را در مراحل مختلف تعیین کرده ، صحیح ترین استراتژی و تاکتیک را در پیش بگیرند . در عین حال این ایدئولوژی امکان میدهد که نیروهای وابسته به طبقه کارگر از تربیت انقلابی برخوردار شده در جریان عمل بیشترین فداکاری را از خود نشان داده پیکرترین نیروها به حساب آیند . به این ترتیب ایدئولوژی خود عامل عمده ایست در تأمین هژمونی خود . این عامل با آموزش و تربیت پیکرانه ایدئولوژیک نقش خود را بازی میکند .

آگاهی به این موقعیت ، جریانهای پیشرو طبقه کارگر را به وظایف خطیرشان در جنبش ، آشنا می سازد و آنان را از کم توجهی به نقش آگاهانه شان در انقلاب باز میدارد . همان گونه که در آغاز این مقاله ، آموزش لنین را در امر بدست گرفتن رهبری ، یاد آور شدیم ، این پرانتیک انقلابی است که می تواند هژمونی طبقه کارگر را در انقلاب برقرار سازد . چنانچه جریانهای پیشرو مارکسیست - لنینیست نتوانند رشد کرده و به مثابه پیشاهنگ طبقه کارگر رسالت تاریخی خود را به عهده بگیرند ، مسند رهبری جنبش خالی نخواهد ماند . خرد و بورژوازی رادیکال آماده است تا با تمام نیروی خود و کمک گرض از همه امکانات در این راه بکوشد . در صورتیکه چنین امری تحقق یابد متأسفانه جنبش انقلابی علیرغم پیروزیهای که می تواند در مراحل بدست آورد ، قادر به تکامل نهایی و نابود کردن دشمن نخواهد بود و تا آماده شدن شرایط ذهنی

برای انقلاب دموکراتیک درجا خواهد زد . این واقعیت اهمیت همزمنی
طبقه کارگر را در چنانسان می سازد .

پایان

زندادان
بهار ۱۳۵۲

www.KetabFarsi.com

**19 BAHMAN
THEORIC**

№ 8 Dec. 1976 Price DM 3 / 1 £ 0.50